

# کتاب گزاری

## مهرابه یا پرستشگاه دین مهر

نوشته‌ی دکتر محمد مقدم، استاد و مدیر گروه آموزشی زبان‌شناسی همگانی و زبانهای باستانی دانشگاه تهران. تهران، مهرماه، ۱۳۴۰

با قطع وزیری و چاپ خوب، دربرگیرنده‌ی مقدمه‌ی زیرعنوان مهرابه یا پرستشگاه دین مهر، درمهر، مهران - میلان، مهرابه - خورابه (خرابه) درون مهرابه، مهراس، چشمه‌ی آب مروارید، نیلوفر، مسجد، خانقاه، میزد: نوشتن‌خاره و نوشابه، مهرابه‌های ایران، یادگارهای دین مهر در شرق دور، با ۱۰۲ زیرنویس و ۲۶ پیکر در ۴۶ ص.

کتاب که یکی از باارزش‌ترین کارهای تحقیقی دکتر مقدم است با همت انجمن فرهنگ ایران باستان چاپ شده و چاپ جداگانه‌ی ست از نشریه‌های آن انجمن.

در بخش نخستین سرگذشت دین مهر آمده است. مهر یا مسیحا شب یکشنبه ۲۵ دسامبر ۲۷۲ پیش از میلاد زاده شده، دین او در سده‌ی دوم پیش از میلاد جای خود را در رم باز کرد و در دوره‌ی اشکانی دین رسمی ایران و تاسده‌ی چهارم میلادی دین رسمی امپراطوری رم بود. دین مهر سراسر جهان باستان را فرا گرفته بود. یادمان‌های بزرگی و کوچکش از جزیره‌های ژاپن تا ایرلند یافت می‌شود... مؤلف در نخستین زیرنویس می‌افزاید که شخصیت مهر یا مسیحا پس از قرنها که بدست فراموشی و گمنامی سپرده شده بود با پژوهشهای ذ. بهروز پاریدیکر آشکار گشت (کتاب تقویم و تاریخ در ایران، شماره‌ی ۱۵ ایران کوده) و همانجا یادداشت ذبیح بهروز را که برای روشن کردن تاریخ مهر داده است می‌آورد.

در سال ۳۸ میلادی امپراطور گراتیان فرمان میبهد آدریان (altar) پیروزی را از سنای رم بیرون برند و دین مهر پشتیبانی رسمی دولت را از دست میدهد. سپس با شدتی شکست در همه جا به سرکوبی دین جهانی مهر میبرد آذند، یادمان‌های آنرا ویران می‌کنند و پروانش را شکسته می‌دهند. اما بر انداختن نفوذ دین محال است. دین کسی که ایرانیان او را پیروز گر، ورومیان خداوند شکست ناپذیر، می‌خواندند درون دین‌های دیگر زنده ماند.

پس از این مقدمه استاد به توصیف و تحلیل جنبه‌های دیگر دین مهر می‌پردازد. چگونه نشه‌ی مهرابه‌ها در ساختن کلیسا به کار بسته شد. کاوشگران می‌توانند ویرانه‌های بسیاری از مهرابه‌ها را از زیر خاک و به ویژه زیر کلیساهای کهن بیرون بیاورند. در ایران مهرابه‌ها نابود می‌کردند و یا به صورت آتشکده در زمان ساسانی و مسجد پس از آن دریا آوردند.

در بخش مهرابه، خورابه (خرابه) نشان می‌دهد که کشتن گاو بدست مهر و ریختن خونس برای رهایش مردمان برجسته‌ترین نماد دین مهری است و سحنه‌ی آن روی همه‌ی مهرابه‌ها دیده می‌شود. این حادثه در غاری روی داده و از این رو مهریان آنرا در غارها نقش می‌کردند یا غارنماها. پرستشگاه مهری در غارهای طبیعی برپا میشد و سحنه‌های دینی با شکوه بسیار

روی سنگ‌های کوه نقش میکردید . و آن‌گاه واژه‌ی غار و Cave و یاران غار که همان مهربان باشند .

و آن‌گاه میبرد از دبه‌ی توصیف‌درون‌مهرابه و پژو و عسای‌های روشن‌گرانه‌ی بسیار. روبروی مهرابه نقش یا تندیس مهر گذاشته میشد . ده‌گده‌ی آوه نزدیک شهر ساوه بستگی خود را با دین مهری زیر رنگی عیسوی نگاهداشته . در سفرنامه‌ی مارکوپولو یاد شده که در ساوه سه یادمان روی قبر سه پادشاه با سه محوس یا سه فرزانه هست که هنگام زایش عیسا برای دیدار کودک نوزاد نزد او رفتند و داستان‌شان در انجیل هم آمده . سه آوه و سه دیر شاید با سه گانی مهری که در آیین عیسا نیز بازمانده بستگی داشته باشد .

یك معنای مهر خورشید است . شخص مهر نیز همبستگی‌ی راز آمیزی با خوردارد . در ایران ، کاخ خور یا پرستشگاه خور ، خورابه میشود ، خرابه و خرابات مغان .

غار مهری را با طاق گنبدی‌اش نمادی از گردون‌میدانستند و در روش را با ستارگان زیور میدادند . مهراب ( پرستشگاه ) از مرمر ساخته میشد و جلوی آن دو آدریان برای روشن نگاهداشتن آتش . راهروی درازی در میان از در آیکاه مهرابه تا مهراب بود . در دو سو سکوها ، روی سکوها تنگ و لبه سکوها جایی برای نوشابه و نوشخاره . پیش از رسیدن به درون مهرابه پرستنده به سراج‌هی بزرگ پیشخان یا رخت‌کن ماتند در میآمد . گاهی برای رسیدن به درون مهرابه باید ازدو یا سه سراج گذشت و شاید برای پرگزارای آیین‌های ویژه . نگاهی به مهرابه‌های اکوئینکوم در مجارستان یا مهرابه‌ی ساتا پرستگا در دم همه‌ی اینها را نشان میدهد . بعدها در ساختن Cathedral ها ( کلیساها‌ی بزرگ اسقفی ) از نقش‌هی کلی‌ی این مهرابه پیروی شد ، چقدر درون وجه در نمای بیرون .

در بخش دیگر ، مهراس ، به آیین پر جسته‌ی مهربان ، شستشو که برای پاک کردن گناهان بوده میبرد از د . دلبستگی رومیان باستان به گرما به و شستشواز همین‌جا سرچشمه میگرفته است . پیش از نزدیک شدن به آدریان پرستنده باید خود را از هر آهویی پاکیزه بسازد .

نه تنها تعمیر و دست‌نما از غسل بلکه سنگاب دم در کلیسا و سنگاب دم در مسجد ( مانند سنگاب بزرگ و زیبایی که جلوی در مسجد شاه تهران است ) یادگارهای مهری هستند .

در بیشتر سحنه‌های زایش مهر آیین‌های ویژه ( شستشو ) ، چشمه‌ی آب چشمه‌ی زندگی ، خشک نشدنی و همیشه روان است .

یکی از سحنه‌های زندگی مهر تیر انداختن او به سخره‌ی است . از جایی که تیر بدان میخورد آب بیرون میجهد و چشمه‌ی جاودانی روان میگردد . از این رو بود که بیرون مهرابه و درون آن همیشه چشمه‌ی آب زندگی روان بود .

پیشنهادی بنیادی دین مهر کشتن گاو ( پیروزی بر زندگی فناپذیر و فدا کردن خاشک‌های نفس برای دیگران ) و در پی‌ی آن زایش دوباره‌ی مرد در زندگی جاودانی است . پس از کشتن گاو مرد در انوشکی گام میگذارد .

پس نشان میدهد که چگونه عیسویان یادبودشام آخر عیسا را با شاگردانش از میزد مهربان گرفتند و در ویرانگری‌ی مهرابه‌ها به دست عیسویان نقش‌ی را که پیش از هم آسیب رساندند

همین سحنه میزد بود ، و بعد میسیم به اینکه دین مهر بر پایه ی دین زرتشت نهاده شده ، آیین مرکزی کیش زرتشتی آتش بود که بر آذرپان (آتشگاه) میسوخت و زردشتیان آنرا همچو نماد مهر و عزد می پرستیدند ...

آنگاه میرسد به مهرابه های ایران : مهرابه ی بزرگ کنگاور به نام دوشیزه مادر مهر و ناهیده ...

غارهای طبیعی ی بیشمار که چشمه ی آبی هم زیر یا کنار آن روان است هنوز جنبه ی مقدس یا زیارتگاهی دارد و چه بسیار رهسپاران گزارش میدهند که در گوشه و کنار ایران بیرون یا درون این غارها نقشهایی که جنبه ی دینی دارد دیده اند . نمونه ی یک دهانه ی غار ساخته شده که چشمه ی آبی نیز از کنار آن میجوشد و سحنه های مهری هنوز در آن بجای مانده طاقستان است ... دو نماد برجسته ی مهری ، نیلوفر (Lotus) و مروارید هر دو در سحنه های طاقستان پازنموده شده اند ...

و بر میگردد به بررسی مهرابه یی که در شاپور یا پیشاپور نزدیک کازرون از زیر خاک بیرون آمده و کاوشگران ، گیرشمان ، این ساختمان را آتشکده نامیده است ... و شرح میدهد ، دقیق روشن کننده و سودمند .

در هفت گنبد بهرام گور سخن از جنبه ی دیگر دین مهر است : نقش شماره ی هفت در دین مهر ، انجمن سرسپردگان مهری که هفت درجه داشت و بالاترین آنها پیر یا پدربود ، جام جهان بین ، پیر هفت خط ، در مهرابه ی دورا - ازوپوس که هفت پله باید بالا رفت تا به مهراب رسید . در ناحیه ی دانوب ، در نقشهای برجسته ی آن ، هفت درخت سرو ، هفت خنجر و بر سر هر خنجر یک کلاه شکسته ی مهری ...

آخرین بخش رساله مراجع است به یادگارهای دین مهر در خاور دور . روی یادبزن کهن ژاپنی نقش یک ژاپنی را می بینیم با کلاه شکسته ی مهری و پیکر دیگری از چین ... مردی با کلاه مهری ... ریش و سیل و چهره یی تا جیکی ... سنگ قبرهای بسیاری با نامهای ایرانی و تاریخ مهری که در چین پراکنده اند . همه ی این نوشته های مهری چین را P.Y.SaeKi ژاپنی در کتابی به نام « سندها و بازمانده های نسلووری چین » گرد کرده ( ۱۹۵۱ ) و آن یادمان بزرگ چینی ...

و بعد : هنگام سرسپردن مهریها سوگندی یاد میکردند و آوردن سرسپرده به درون جرگه بدست پیروپیک انجام میگرفت و چون یه جور گوی برادران در میآمد او را برادر میشناختند و برای آنکه همیشه چنان شناخته شود روی دودستش را خالکوبی میکردند . این داغ خالکوبی در تن مهریها و حتا روی تن امپراتوران رم بخوبی دیده میشده . شعر خاجه ی شیراز اشاره به همین داغ و مهر مهریست :

یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود

رقم مهر تو بر چهره ی ما پیدا بود

و با نام بردن عیسا ( مسیح ) به مهر اشاره میکند :

یاد باد آن که چو چشمت به عتابم میکشت

معجز عیسویت در لب شکر خا بود

و به یاد قدح می و میزد مهری میافتد و خدا را در آن میزد حاضر میدانند :

یاد باد آن که چو با قوت قدح خنده زدی  
در میان من و لعل تو حکایتها بود  
و بعد از خاموشی و سنگینی بزم مهر سخن میراند :

یاد باد آن که در آن بزم که خلق و ادب  
آنکه او خنده‌ی مستانه زدی صہبا بود  
و آنگاه به کلاه شکسته‌ی مہری و پیک خور اشاره میکند :

یاد باد آنکه نگارم چو کله بشکستی  
در رکابش مہ نو پیک جهان پیمای بود  
و به یاد خرابه و مسجد (میر کد) مہر میافتد و افسوس میخورد :

یاد باد آن که خرابات نشین بودم و مست  
و آن چه در مسجد امروز کم است آنجا بود  
و در آخر اشاره به اینکه کلید این رازهای نهفته‌ذ. بہروز یافتہ .

و سخن دراز است و شیرین و رازگشا و ہمراہ بادلیل و سند و این سان با بررسی مہر بہ  
چشم اندازی از گسترش دین مہر در سراسر جهان باستان بدست میدہد و کلامش را با شعری از  
خاجہی شیراز خاتمہ میدہد با این اشارت قبلی کہ خور بجای مہر بہ کار رفته و معنای دیگر مہر  
عشق است :

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر  
یاد گاری کہ در این گنبد دوار بماند  
بر جمال تو چنان سورت چین حیران شد  
کہ حدیثش ہمہ جا بر درود یواد بماند

و ما کلام را بہ پایان نمیبیریم مگر با دو اشارہی دیگر : یکی اینکہ کتاب ، بر کنار از  
جنبہی تاریخی و جستارگری و راز گشایی و آشکار کردن نیرنگهای باختری ، در زبان شناسی  
و تحقیق در ریشہ و اژہ ہا نیز ارزشی دارد کہ ان چنانکہ می بینید :  
« در فارسی واژہی دیگر برای غار «شکاف» گوہ است ، از شکافتن - کافتن - کاویدن ،  
کہ در لاتین بہ صورت Cavus ( انگلیسی و فرانسوی Cave ) و در عربی بہ صورت «کھف» مانده  
است یاران غار... » (س ۵۵)

« گنبد را بہ فارسی آبہ یا آوہ نیز میگویند . ( و گویا بہ گنبدی را گویند کہ بر سر قبرها  
سازند. ) این واژہ در سردابہ و گرمایہ ( گرمائوہ ) نیز دیده میشود... » (س ۵۴)  
« آبہ یا آوہ نزد پیروان مہر بہ معنای «دیر» بہ کار میرفته و با ہمین معنا ہمراہ این دین  
بہ اروپا رفته و در abbey ی انگلیسی بازمانده است. » (س ۵۴)

« بررسی در بارہی واژہ های مغ و مجوس در این گفتار نمی گنجد ؛ فقط باید اشارہ  
شود کہ پیشوایان دینی مہری نیز بہ این نام خواندہ میشدند . و در نوشتہ یی در کا پادوکیہ ...  
از سدہ ی سوم پیش از میلاد ... ساگار یوس نامی ، سر کردہ ی اریارامنہ مغ (مگوس) مہر  
شده. » (س ۵۶)

«واژه‌ی دیگری در فارسی برابر با خرابه که معنای حقیقی آن را چنان که در بالا گفتیم روشنتر و استوار می‌سازد خرخانه است : در مثنوی آمده : خرابلی ناگاه از خرخانه‌ی ... و برگردانده‌ی آن به عربی در واژه‌ی شماس دیده می‌شود.» (ص ۵۶)

«واژه‌ی ایرانی مهراس (آس = سنگ) که در عربی ضطاست به معنای سنگی است که میان آن را تهی کرده در آن آب ریزند و با آن وضو سازند. رسم پادشاهی در خرابه‌های مغان همیشه نگاه داشته می‌شده و خواجه فرماید : ششوی کن و آنکه به خرابات خرام.» (ص ۶۲)

«واژه‌ی اوستایی برای گاو (گو) و برای زندگی (گی) شاید از یک ریشه باشد و بهر حال گاورا نماد زندگی میدانستند. گاو به معنای خاشهای نفس در ادبیات فارسی فراوان یافت می‌شود. برای نمونه از دیوان شمس :

خوی ملکی بگزین بردیو امیری کن

گاو تو جوشد قربان پا بر سر گردونه (ص ۶۵)

«نوش، اوستا نوشته، به معنای پیر که و جاودان است. نوشا به آب پیرگی و زندگی جاودان و نوشخاره خوراک زندگی جاودان است. صورت پهلوی نوشخاره (نوشخارک) هنوز در کلیسای ارمنی به همین معنا در شام مقدس عیسوی به کار می‌رود.» (ص ۶۶)

«واژه‌ی پرستیدن به معنای «گرد چیزی گشتن» و برگردانده‌ی آن به عربی طواف است. انجمنی که گروندگان به زردشت در آن گرد می‌آمدند در گاهان (سرودهای زردشت) «مگه (منه)» خوانده شده و کسی که در آیین آن انجمن اتیار میشد «مگهون» نامیده میشد. هر جا واژه‌ی مگه به کار رفته با سور و بزم و میهمانی و میریانی و سرود و ستایش همراه است...» (ص ۶۹)

«واژه‌ی میزده در فارسی به صورت «میزد» (میگزد) «میهمانی و بزم و میگساری» و «میز» (سفره) بازمانده است. واژه‌ی «ماز» در «بگماز» فارسی باید از همین ریشه باشد» (ص ۶۹)

«بعدها میزد و بگماز به معنای بزم میگساری در آمده و خرابه‌های مغان که در آن‌ها نور خدا دیده می‌شده به معنای خرابات میگساری و عشق در آمد و به این معنا (با جا بجا شدن بزم) در واژه‌ی cabaret بازمانده است.» (ص ۷۱)

«قلندر که پایگاه بلندمنشی داشته همین معنای خود را در فارسی از دست داده است. قلندری یا galanterie که در سده‌های میانه در اروپا صفت ارجمند دلمبری و پهلوانی و پشتیبانی از ضعیف بوده اکنون به معنای عاشق پیشگی و لوندی و فسق در آمده» (ص ۷۱)

دوم پیکرهای کتاب است، برگزیده از میان دهها کتاب و سند تاریخی و گوینده و رساننده برای آنچه در متن می‌آید.

در بررسی دین مهر و میتراییسم سدها کتاب نوشته شده، اما جزوه‌ی دکتر مقدم، برغم کوتاهی و فشرده‌گی، آنچه دستگیر خواننده می‌کند از دهها کتاب بیشتر است.

## اگزستانسیالیزم و اصالت بشر

از ژان پل سارتر ، ترجمه دکتر مصطفی ارجی ، به قطع رومی با پوشش به شیوه کتابهای خارجی ، بی اینکه دوروی درونی این پوشش صرفاً زندگینامه نویسنده و مترجم گردد ، با تقدیمنامه ، سخنی از مترجم ، یک بخش بزرگ اصلی و یک گفتگو و زیر نویس های بسیار و بسیار گشا و یک « سفارشنامه » از انتشارات مروارید که ناشر کتاب است ، همه در ۱۱۲ ص (۱) .

درباره این کتاب نخستین نکته این است که در یک گزاره باید آورد این است که مترجم رنجی افزون تحمل کرده است تا با اصلاحاتی که در این باره داشته ، مطلق فلسفی و دشوار را ، به جامعه زبان فارسی در آورد و نارساییها و کمبودهای این زبان گزندی به مطلب نرساند و کامیابی او را در این کوشش باید ستود .

در یک بخش بندی کتاب دو بخش یا پاره جدا دارد ، سخن مترجم و متن اصلی . متن اصلی به نوبه خود دو پاره میشود : یادداشتهایی که از سخنرانی سارتر در دست است ، این سخنرانیها را سارتر ، چنانکه از خود آنها پیدا است ، در پاسخ خورده گران ، ایراد میکند و تاریخ آنها به ۱۹۴۵ باز میگردد . گویی در پایان مجلس پرسشهایی از او میشود و آنچه در بخش گفتگو یعنی پاره دوم متن میآید همان پاسخهاست که او داده . از مطالعه متن سخنرانیها و گفتگوی دنبال آن خواننده علمی اجمالی بر مکتب فلسفی اگزستانسیالیزم پیدا می کند و بالجمله میداند که سارتر چه گفته است ، بر گفتههایش چه ایرادها کرده اند و پاسخ ایرادها از دیدگاه اسناد چیست .

اجمالی از آن بحثها که به ماهیت مکتب فلسفی میکشد اینهاست : نخست به اگزستانسیالیزم ایراد میکنند که آدمی را به گوشه گیری و نومیدی دعوت مینماید (ص ۱۳) . اهتمام سارتر صرف جنبه بشر و تیره یزندگی بشریست (ص ۱۶) . آنچه کار را پیچیده میکند ، این است که اگزستانسیالیستها به دو دسته تقسیم میشوند : اگزستانسیالیست های مسیحی و اگزستانسیالیست های منکر واجب الوجود و تنها وجود مشرک این دو گروه در این است که همه معتقدند وجود مقدم بر ماهیت است ، یعنی فلسفه را باید از درون گرای آغاز کرد (ص ۲۰) . اگزستانسیالیزم با سراجتماع اعلام میدارد که بشر یعنی دلخواه (ص ۲۹) . اما سخن بر سر دلهره نیست که به ترک و گوشه گیری و اجتناب از عمل می انجامد ، مراد دلهره بیست ساده که تمام کسانی که مسئولیتی داشته اند ، آنرا میشناسند (ص ۳۲ و ۳۳) . اگزستانسیالیزم معتقد است که بشر بدون اتکا و دستاویزی ، بی هیچ گونه مددی ، محکوم است که در هر لحظه بشریت را بسازد (ص ۳۷) . هیچ یک از مکتبهای اخلاقی که به کلیات میپردازند نمیتوانند به ما بگویند که چه باید کرد . در راههای جهان نشانه و علامتی نیست (ص ۴۳) . بشر جز « طرح » خود هیچ

۱) بگذریم که از لاشه‌هایی که در دست من مانده و گویی یک روز کتاب اگزستانسیالیزم و اصالت بشر نامیده میشده چنین بر میآید که ناشر محترم تمام کتاب را «تالت» چاپ فرموده اند و یا ، به بیرونی از یک شیوه Neo-Super-Ultra-Modern - روتنه فرمها یا قسمت تلفظ کتاب را هم زیر ماشین برش گذارده اند !

نیست (ص ۴۸). اگرستانسبالیزم میگوید ست عنصر خود را ست عنصر میسازد و قهرمان ، خود ، خیشن را قهرمان میکند (ص ۵۲ و ۵۳) . اگرستانسبالیزم آدمی را با مقیاس عمل میسند . فلسفه ی خوش بینانه تر از آن نمیتوان یافت (ص ۵۳) . اگرستانسبالیزم تنها فلسفه ی ست که به بشر شایستگی میبخشد . هر ماتریالیستی سرانجام تمام افراد بشر و از جمله خود را چون اشیاء مطرح میکند (ص ۵۵) . گویا شما تاثیر فلسفه را در اجتماع به نحوی درک میکنید که از نظر تاریخی عمر آن به سر آمده است . پیش از این فیلسوفان تنها با فیلسوفان زور بودند . توده ی مردم در این میان هیچ نمیتهمینند و فارغ از آن بودند ، اما اکنون فلسفه به میان مردم راه یافته است . شخص مارکس از همه فهم کردن فلسفه خودداری نکرد . « ما نیست » همه فهم کردن اندیشه ی ست (ص ۸۶ و ۸۵) . و بسیار مسائل دیگر و دیگر تر .

با این مختصر چگونه ی متن و مطالبی که در آن آورده شده روشن است و باز با همین مختصر سودمندی این مطالب برای خائنده یی که از میان این اجتماع برمیخیزد ، پنداری ، نیازی به تذکار ندارد .

اما بخش نخست کتاب نیز ، سخن مترجم ، از دید گامین ، هم چنان سودمند و کارآمد تواند بود .

سودمند است از آنکه از رستانسبالیزم در جامعه ی ما بای قیدی و ولنگاری و پشت پا زدن به آداب اجتماعی و رسوم انسانی مشتبه شده و با ، در چشم کسانی که خیشن را ژرف فکرتر می شناسند ، با دعوت به گوشه گیری و کاهلی یکسان است . و این اشتغال را مقدمه ی مترجم از میان بر میدارد . این يك دليل .

دلیل دیگر سودمندی مقدمه سخنانی ست که در آنجا میاید . ارزش این سخنان هنگامی بیشتر شناخته میشود که نگاهی به مطبوعات پنداریم و هیچی و پوچی لبریز کننده یی که سراسر چاپ شده های ما را گرفته است از زیر چشم بگذرانیم . نگاه کنید این پاره یی از مقدمه است :

« گریز از کار و مسئولیت ، تن آسانی و خیشن پروری ، لغزش به سراشیب تجمل و هوس ، پذیرفتن بندگیی در هم زدن ، پلیم دارا بودن و دل باسند داشتن ، در گرمخانه یی درون خریدن و بی تکاپو به امید فردا نشستن ، این هاست پاسخ ما به مسائل روشنفکریی قرن بیستم .»

و آخرین نکته ، که يك بار بدان اشارت کردم ، تلاش مترجم است در فراهم کردن واژه ها یا همکردهای فارسی در برابر واژه ها و اصطلاحات فلسفی ی بیگانه و هم توضیح و تبیین اشارات و اصطلاحاتی که سارتر ضمن سخنانی به کار گرفته و این توضیح ها چندان است که کمتر صفحه بدون زیر نویس میماند .

### ناصر وثوقی

The Communism of Mao Tse - tung by Arthur A. Cohen  
University of Chicago Press.

امالت مائوتسه تونگک بمتوان متفکری کمونیست تاجه اندازه است ؟ آيادر زمينه ی سنهای مارکسیست - لنینیست واقعن نوآوری میکند؟ برسر این سخنها در گذشته جدال

بسیار کرده‌اند و هم از آن تاریخ که اختلاف نظر چین و شوروی آشکار شد پرسش‌های مهمت بیشتری کسب کرد. ادعای چینها مبنی بر اینکه مائو پاره‌های آفریننده‌ی بر مارکسیسم - لنینیسم می‌افزاید روسهارا پریشان ساخته‌است. هم‌چنین روسها تلاش مردم چین را در راه شناساندن مائو بعنوان بزرگترین متفکر دنیای کمونیسم و تفسیر کننده‌ی تئوروی انقلاب برای کشورهای واپس مانده خوش ندارند. مسأله‌ی اسالت مائو یکی از مسائل اساسی در اختلاف داخلی بلوک کمونیسم شده و همین لحاظ اهمیتش پیش از یک مبحث ساده‌ی علمی و دانشگاهی بنظر میرسد. در «کمونیسم مائو» تونگ، آرتور کهن می‌گوید تا به سئوالها پاسخ دهد. کهن انجام این امر را در قیاس افزوده‌های مائو به تئوروی مارکسیسم یا نوشته‌های مارکس، لنین و ستالین و هم‌چنین دیگران جسته‌است. همان افزوده‌ها که منابع چینی ارائه دادند می‌کنند. از نوشته‌های جن پوتا و دیگر پی‌جویان و ستایشگران رسمی مائو و هم‌چنین از برگزیده‌ی کارهای مائو و نوشته‌های تئوروی دانه‌های شوروی چون بودین و زدانف در کتاب بسیار می‌آورد.

نتیجه‌ی که می‌گیرد: **در ادعاهای نوآوری مائو گشاده دستی و مبالغه کرده‌اند.** کهن معتقد است در قلمرو فلسفه‌ی مارکسیستی، بویژه، نوآوری یا ابتکار مائو **ناچیز و تنگستانه** میباشد. به پندار او اسالت مائو در قدرت ابداع سیاستهای عملی برای کسب قدرت و استقرار آن است. اما اسالت ستالین نیز قلمن از همین نوع بود، و مائو دست کم با اندازه‌ی رهبر شوروی در تطبیق دادن آرمان مارکسیستی با واقعیت و گرداندن آن در جهت وصول به هدف پیروزی دارد. کهن می‌پذیرد که استراتژی مائو در بکار انداختن و رهبری کردن مبارزه‌ی انقلابی از طریق گستردن و سود گرفتن از پایگاههای دهقانی و اجرای تاکتیک‌های جنگ پارتیزانی فرید و بی‌نظر میباشد (هر چند چوئه و دیگران نیز در این زمینه سهمی دارند). ولی سپس ادعا میکند که این امر بسادگی عبارتست از یک پیشرفت یا برتری عملی و نسبت به لنین. در واقع استراتژی مائو مارکسیسم - لنینیسم را با نجا رسانده‌است که حزب کمونیست میتواند بی‌اشک به پایگاهی پرولتری اتکا داشته باشد، بطور غیر محدودی، بوجود آید، و چنانکه بر قسورب، شوارتز خاطر نشان می‌سازد، همین امر اورا بجایه‌ی رهبری نوآور در می‌آورد. نتایج مهم این استراتژی دور رونده بنظر می‌آید لیکن بحد کافی در باره‌ی آنها بحث نمی‌کند.

مائو هم‌چنین مسئول و متفکر نظر او **جهت‌ی متحد** و بمعنای فرا آوردن اتحادی از چند حزب نه تنها در دوران آغازین سلطه‌ی کمونیستی بلکه در مرحله‌ی سوسیالیسم نیز میباشد. این فکر در ادعای چینها مبنی بر اینکه نمونه‌ی کمونیسم آنها برای «سود» به کشورهای آسیا و آفریقا از نمونه‌ی روسی مناسب‌تر بنظر میرسد نقشی اساسی و حساس دارد. اما کهن کمتر بآن می‌پردازد.

در ترکیب اندیشه‌ی مائو عوامل بسیار مداخله دارد که مارکسیسم - لنینیسم تنها یکی از آنهاست. اما کتاب آرتور کهن که توجه خورا روی مارکسیسم متمرکز می‌گرداند گویی تصویر گردانده‌ی از مائوایسم را بخاتنده نشان میدهد!

S. Katrak



# کتابشناسی ملی

انتشارات ایران در سال ۱۳۴۳ (۲) تهران ۱۳۴۴

با قطع وزیری و چاپ خوب. این دومین مجموعه‌ی است که به‌همت کتابخانه‌ی ملی ایران، یعنی، درحقیقت، به‌همت ابراهیم صفا مدیر آن چاپ و پخش میگردد. دومین مجموعه از آثار کلی و عمومی (کتابشناسی و کتابداری، مجموعه‌ها و سالنامه‌ها)، فلسفه، ادیان و مذاهب، علوم اجتماعی، زبان، علوم خالص، علوم عملی، هنر، ادبیات، تاریخ و جغرافیا، فهرست مجله‌ها و فهرست روزنامه‌ها به‌پیوست یک‌بخش دیگر به‌نام فهرست‌ها در برگیرنده‌ی فهرست نام کسان و نام مدیران و سردیران و نام کتابها و نام ناشران، در ۲۴۴ ص به‌جز مقدمه و فهرست‌مدرجات.

در مقدمه مینویسد: سپاسگزار است که شماره‌ی دوم کتابشناسی ملی به‌زور طبع آراسته‌شد نقطه و منی نویسد از کی! بعدلختی تعارفات و از این حرفها.

آن‌گاه به‌اشکال کار و دشواریها میبردازد و گله از ناشران که کتابهای خود را برای کتابخانه نمی‌فرستند ولو برای درج در کتابشناسی ملی و توزیع مجانی در جهان. و چند بنگاه، مانند بنگاه ترجمه و نشر کتاب و فرانکلین و غیره، را استثنا میکنند و اگر نمی‌گردید بود، هر چند اینها، از قراری که نوشته‌شده، کتابهای در اختیار کتابخانه‌گذارده‌اند و از آن راه به‌نشر معرفت (!) در جنوب شهر کمک...

نکته‌ی مهم افزایش کتاب است که منقسم به آن میبردازد. در نشریه‌ی کتابهای ایران، شمار کتابهای چاپ‌شده در سالهای اخیر چنین آمده است: در ۱۳۳۸، ۴۸۵ کتاب، ۱۳۳۹، ۵۶۸ کتاب، ۱۳۴۰، ۵۸۷ کتاب، ۱۳۴۱، ۴۸۴ کتاب. اما تعداد این کتابها در سال ۱۳۴۲ به ۶۲۱ کتاب و در ۱۳۴۳ به ۹۸۵ کتاب رسیده و مقدمه شادی گفتار میافزاید که مسلمن چند مجلد دیگر نیز در سال ۴۳ چاپ شده که کتابخانه‌ی ملی و تنظیم‌کننده‌ی کتابشناسی ملی به آن دسترسی نداشته‌اند. اظهار عقیده کرده‌اند که افزایش این کمیت یعنی شمارش کتابها علاوه بر آنکه موجب امیدواریست باعث بهبودی در کیفیت هم میشود. بنیان میخاستم، اکنون که شادیا انگشت شمار است، حسرت‌زده در این شادی، از زرقای درون، شرکت بجویم، اما مثل اینکه برای ابراز و اظهار چنین عقیده‌ی به آمارهای دیگری هم نیاز است!

تفکیک و بخش‌بندی کتابها به‌عناوین و مطالب مشخص‌تر و پژوهش‌پذیرتر، کاریست که در این جلد انجام شده و چه بجایایسته.

در بخش آثار کلی، کتابشناسی و کتابداری را آورده‌اند، سپس مجموعه‌ها را و آن‌گاه سالنامه‌ها را. این عنوان‌یابی به‌هیچ‌وجه گویا و گره‌گشایست. در شماره‌ی ۸ اندیشه‌ها و اندرزها را علی‌اکبر اکبری گرد کرده و به‌چاپ رسانده و خواننده‌ی جو یا یا جستارگری که دنبال موضوعی میگردد از نام کتاب که اندیشه‌ها و اندرزهاست پی به موضوع میبرد. اما پیشتر که میرویم کار دشوار میشود و فهرست کتابها که زیر عنوان مجموعه‌ها آمده صورت معما به‌خود میگیرد. نگاه کنید: ۹: آناهیتا (پنج‌جاه گفتار پورداود) و جستارگری بیچاره یا احتاخوانده‌ی عادی که بی‌میچ هدفی خاندن و کتابشناسی ملی را شروع کرده است میبرد این گفتارها در چه موضوع است. اما پورداود آدم گمنامی نیست و کار او، کم و بیش شناخته‌شده. آقای احمد

ترک‌زاده که گرد آورنده هستند اما «کتابشناسی ملی» گرد آورنده را دنبال نام ایشان چنان نوشته که ممکن است جزء نام یا نام خانوادگی‌شان به حساب آید. مجموعه‌یی دارند به نام جام جهان نما. درجه‌خصوصاً لابد باید به تنظیم کنندگان کتابشناسی ملی رجوع کرد؛ همینطور آقای حسن حاج سیدجوادی که نام مجموعه‌ی ایشان «وسمه برابروی کوره» است و معلوم نیست ایشان واقف در این عهد و زمانه آدم کوری پیدا کرده‌اند و وسمه توی چشمش کشیده‌اند یا اینکه این اسم مجموعه‌ی داستان یا مقاله‌است یا هر چیز دیگر! هم‌چنین جناب شامویی گرد آورنده، مجموعه‌یی دارند به نام «بخانیدوبدانید» و بنده هم مثل جناب عالی چون هنوز نخاننده‌ام نمیدانم درجه‌زمینه است. کتاب آقای مهرداد مهرین هم در ردیف مجموعه‌ها آمده‌است. نام این مجموعه‌رمز خوشبختی است. آرزومند بودم از روی «کتابشناسی ملی» چگونگی اجمالی این «رمز» را بدانم. آیا خوشبختی را از راه بهداشت فراهم می‌آورند یا از راه تزکیه و تصفیه و به چهار میخ کشیدن نفس اماره. آیا یکسیستم تغذیه‌است یا در زمینه‌های فلسفی و روانشناسی سخن می‌دارد. نکند چیزی باشد نظیر «تحفه‌ی حکیم مؤمن» یا دست‌بدمن طلسم و جادو و پیه خرس و گردخیزنه و استخوان برده و پشم کفتار و مهر گیاه‌شده باشند اما «کتابشناسی ملی» گویا تمدن این راز را نمی‌گشاید.

بخشهای دیگر کتاب گره‌گشا و راهنمای نماید، از آنکه عنوان فصل موضوع اصلی کتاب را بدست میدهد. در بخش ادیان و مذاهب، کتابهایی که درباره‌ی اسلام است از کتابهای مربوط به ادیان دیگر جدا شده. و این کار را از یک دیدگاه علمی نمی‌پسندم.

بخش علوم اجتماعی به (۱) جامعه‌شناسی و تحقیقات اجتماعی (۲) حقوق و علوم سیاسی، (۳) اقتصاد، (۴) قانون، (۵) رفاه اجتماعی و (۶) آموزش و پرورش قسمت میشود. هم‌چنین بخشهای دیگر، تقسیم بندیهایی تازه دارند.

در بخش ادبیات بخش کوچکتری تحت به نام تذکره و مجموعه. من ندانم این مجموعه با مجموعه‌های بخش آثار کلی چه فرقی دارد و چرا عنوان و بخش جداگانه یافته‌است. شاید بگویند اینجا فقط مجموعه‌های ادبی و شعری را آورده‌ایم، اما پیداست که این پاسخ ایراد را رفع نمیکند.

شماره‌ی دوم کتابشناسی ملی ایران، در قیاس با شماره‌ی نخست، راهی دراز در جهت کمال پیموده‌است. قطع بزیرگتر و زیباتر شده‌است. صفحه‌ها زیادتر شده. فهرست‌ها را میتوان با هم سنجید، اما فهرست شماره‌ی دوم کامل‌تر و وسیع‌تر است و هر بخش به بخشهای کوچکتر قسمت میشود. مثلاً بخش علوم اجتماعی در شماره‌ی اول قسمت بندی ندارد اما در شماره‌ی دوم به بخشهای جامعه‌شناسی و تحقیقات اجتماعی، حقوق و علوم سیاسی، اقتصاد، قانون، رفاه اجتماعی و آموزش و پرورش تقسیم گردیده. هم‌چنین بیشتر بخشهای دیگر. در شماره‌ی نخست، یک فهرست از نام کتابها داریم و یکی هم برای نام کسان. اما در شماره‌ی دوم اینها را داریم، فهرست نام کسان، فهرست نام مدیران و سردبیران، فهرست نام کتابها و فهرست نام ناشران.

رو بهمرفته که داوری شود، باید گفت، کتابخانه ملی، سرانجام سندی به دست مردم کتابدوست و کتابجو سپرده‌است. اما اگر نتوانسته محتوی هر کتاب را توصیف کند و مردم

پژوهنده را کمکی بیشتر در یافتن آنچه میجوید باشد ، یادست کم بهای کتابهایی را که در اختیار داشته در کتابشناسی نشان دهد ، باید امیدوار بود که در آینده بتواند ، آمین .

## سیری در مطبوعات ایران

برای جویندگان رنگهای ملی ، مطبوعات زمینی کار دلنشینیست ، نمایشگری مایه ورونا خودآرا . اما این راه ناهموار و آکنده از تاریکی را کمتر کسی پیموده است . فرود و قرازیهای ناشناختهی آن بیم در دل رهروان میاندازد و بیم و دشواری باهم ، تهی و هیچی بار میآورد .

افتخار پیشگامی در بررسی مطبوعات از آن مسعود برزین است . پیش درآمد بررسی یا فرآورد این گشت و گذار کتابیست به نام « سیری در مطبوعات ایران » . اکتون نیشتهیی در دست داریم ، شامل چهارده بخش پیرامون چاپشدههای بومی مان . در فصول کتاب مطالبی گنجانده شده در بارهی تقسیم بندی مطبوعات ، تعداد صفحه ، عکس ، آگهی ، رپورتاژ و تیراژ . سپس فصولی جداگانه برای روزنامههای صبح ، عصر ، هفته نامهها ، هفتگیها و ماهنامهها . بخشی به مطبوعات شهرستانها و ویژه گشته و بخشهایی دیگر به توزیع ، دستمزد نویسندگان و مترجم ، سازمانهای مطبوعاتی ، ورشتههای آموزش روزنامه نگاری ، و این چیز و آن چیز و خیلی چیزهای دیگر .

کتاب ، در نوع خود یگانه و نخبین ، ارزنده راهنمایی تواند بود برای پژوهندهی باهدف ، امتیاز برجستهیی به نویسندهی گرامی آن تقدیم میداریم ، دستشان را هم دوستانه میفشاریم . این از این .

اما میدانید دادن امتیاز به نویسنده نشانهی آن نیست که کارش بی عیب است ، پرگستا کتاب شیوهیی گزاره مانند دارد ، بی هیچ کوششی از سوی نویسنده برای اثبات امری یا ارائهی سندی در حد پشتوانهی مطالبی . میگوید و میگذرد و در پشت گفتهها درنگ کمتر میکند . شاید هم جز این راهی نداشته است .  
من هم ناچار کمبودها و آهوها را فهرستوار شماره میکنم و در پی جویی آنها تا سرچشمه پیش نخاهم رفت .

بر پيشانی کتاب هشت اصل تشابه شده ، سخت و استوار ، که ظاهر ن از نظام مطبوعات ، باید باشد . و در پایان کتاب ، در چهره ی پبوستی ، لایحه ی قانونی مطبوعات آورده شده با امضای رییس مجلس شورای ملی و نخست وزیر . نمیدانم چرا وقتی آغاز و پایان کتاب را دیدم و میان آن دو ، آن گزاره ی حساب شده و محافظه کارانه را ، به ناگاه یاد یکی از یاران دبستانیام افتادم . آموزگاری داشتیم سخت گیر . از ورودش به کلاس هنوز لحظه یی نمیگذشت که تنبلیها را پیش میکشید و سراغ درس و تکلیفشان را میگرفت . و هر بار یار دبستانی من ، که چندان هم بی استعداد نبود ، بر میخواست و بی اینکه چیزی از او پرسیده باشند ، به آموزگار میگفت : « آقا ، ماهمه درسامون حاضر کردیم ! »

از این که بگذریم در هشت اصل یاد شده نکتهها و مطالب بامزه کم نیست . در اصل اول نوشته : « هر نشریه که برای عامه مردم منتشر میگردد متعلق به عامه ی

مردم است. نویسنده‌ی مطبوعات باید بداند که اگر کاری جز خدمت به عامه انجام دهد درامانت خیانت کرده است.

اولن این دو جمله به پنج سانت چسب اسکاچ نیازمند است تا بهم چفت و بست شود. ثانین نویسندگان مطبوعات کارهای زیادی میکنند. پاره‌یی مثلن زن دارند یا اگر ندارند، خوب، دوست و آشنا دارند، یا اینها یا آنها میروند گردش، سیر و سیاحت، غذا میخورند، آب تنی و راه پیمایی میکنند، پراکنده میشوند، تنها میشوند و از این کژش و کوزش‌ها و راه‌ش و آسایش‌ها. بن تاحال زوی این کار همه اسمی می‌گذاشتم جز خیانت درامانت ولی امر و زمی فهمم چرا گفته اند توی هر کله چیزی پیدا میشه!

در اصل پنجم مینویسد: «روزنامه نگار هنگام نوشتن باید بداند زبان انتشار آن مطالب ممکن است برای يك مقام رسمی یا فرد عادی جبران ناپذیر باشد. مگر آنکه مصالح عمومی و ملی اقتضا کند.» معنای این آیه روشن است. حقیقت را جز در مورد بکه مصالح عمومی اقتضا کند نباید نوشت. مصالح ملی را هم هر کسی نمیتواند تشخیص دهد. پس حقیقت کمتر از حجاب بیرون میاید!

بگذریم. مثل اینکه نظام مطبوعات هم به خود مطبوعات رفته است. در متن کتاب بیشتر نشه نفس و ایرادهای کلی هست که فهرست وار میگویم و يك عیب بزرگه (۱) هم هست که در آخر میآورم.

نویسنده‌ی گرامی خاسته اند آینه‌یی از وضع کلی‌ی مطبوعات تهیه نمایند. (فراز دوم سر آغاز) متشکر. اما در اینجا ظاهرن منظورشان از آینه تصویر بوده است. يك آینه‌یی که تهیه کرده اند مسلح نیست، و من از بی عکسهای «چپ و چوله» توی آن دیدم خیال میکنم اشتباهن آینه‌ی مفر یا محددیی دستشان داده اند. دو. مینویسند مسائل و مطالبی نیز در آینه‌ی مذکور تجزیه و تحلیل شده (همان فراز)، ستایش و دعوی‌ی پیدلیل دارند، اما تجزیه و تحلیل، ما که ندیدیم، سه.

یادی فرموده اند از تحول کلی و اساسی این سالها (فراز سوم سر آغاز)، که همه می‌بینیم. چه لازم بود که ایشان زحمت بکشند و سر قلم خود نویس یا خود کارشان را بسا باندند. مردم مگر کورند.

نوشته اند کتاب را برای استفاده‌ی مورخان مینویسم (فراز چهارم). تاریخ که زبان ندارد، بنمایند گنی عرض میکنیم: «حیوان، خدا تر و آزمانگیر».

دل پری دارند از سالهای نابسامان ۳۲-۱۳۲۰؛ من جمله اعتقاد پیدا کرده اند که سالهای مذکور در عقب ماندن مطبوعات مسا اثر گذارد (فراز هفتم). در جای دیگر و سر آغاز، به کابینه‌های دوران ۳۲-۱۳۲۰ تاخته اند که چرا میکوشیدند مطبوعات را در زنجیر بکشند (فراز نهم). این تکه‌ها را که میخوانم آزادگی و گردی‌ی نویسنده را ستودم و چون دستم به خودشان تمیر سبد بلند هورا کشیدم. دختر کوچکم دوان دوان آمد و پرسید «بابامگه دیونه شدی؟»

يك جای دیگر با تمام این مسائل و به رغم تیراژ محدود تفرس و استدر اك فرموده اند که مطبوعات ما در برخی مسائل اجتماعی و اقتصادی افکار عمومی ایجاد میکنند و به دوسه

قدمی لقب رکن چهارم مشروطیت رسیده اند (فراز دوازدهم) ! واقمن که چه رنگی ! چه عاری ! چه طعمی !

در بخشهای چهارده گانه کتاب سخن از بسیار چیزها می رود . گاه نویسنده حکایت میکند یا رقم میدهد و گاه به بیان عقیده می پردازد و دست روی نشریه می میگذارد .

تقسیم بندیهای مطبوعاتی اش ، نمودارهایی که میدهد ، گزارش درباری روزنامه های صبح و عصر و خبری ها ، مساله تیراز ، روزنامه های ارمنی و آشوری ، نسبت در صد مطالب ، چاپ شده های فرانسه و انگلیسی ، هفته نامه ها و گروه بندی شان ، فروشنده های روزنامه ها ، هنرنگی ها ، آگهی های دولتی ، تعداد تیراز ، ماعنامه ها ، بهداشتی ها و علمی ها ، فکاهی ها ، اقتصادی ها شان ، نشریه های زنان و کودکان ، مطبوعات شهرستانها ، دستمزدها نویسندگان و مترجم ، چگونگی استخدام نویسنده ، سازمانهای مطبوعاتی در ایران ، رشته های آموزش روزنامه نگاری ، همه تازه هستند و سود آور .

اما هنگامی که نویسنده روی شخص یا روی نشریه به خصوصی مکتب میکند ، از کمی تیراز و علت آن سخن میگوید ، به ویژگیهای پست تهران ، یا پیغام امروز می پردازد ، میخاهد «خاندنیها» را بشناساند ، از داستان نویسی ، از درونمایه ای هر داستان ، از شیوه ی کار نویسندگان داستانها یا انواع آنها ، از ماعنامه ای چون «سخن» یا «آرش» و از پارهی معقولات دیگر به کوتاهی و حتی گزاره وار یاد میکند ، ارزش کار یکباره فر و می افتد و آن اسالت که در بخشهای دیگر بود از دست می رود . نگاه کنید :

مینویسد: در ایجاد افکار عمومی «خاندنیها» طی چهار سال اخیر با اطلاعات و «دکیهان» رقابت کرده است (ص ۲۷). اما تمعیاری برای سنجش افکار عمومی به دست میدهد و نه دلیلی به ادعای خود می افزاید .

تفسیرهایی که تا یکسال و نیم پیش در باروشها بون در «اطلاعات» مینوشت و زن و خاندنیه بسیار داشت . از روزی که دیگر همکاری نمی کند این قسمت از روزنامه اهمیت خود را از دست داده (ص ۳۵) . خاندنیه شرقی خود میداند که دلیل چنین ادعایی در یک کشور شرقی تنها محبت نویسنده به داروشها بون است و بی .

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
«خاندنیها» از سه نظر با سایر مجلات تفاوت محسوس دارد : قطع ، تعداد دفعات اشعار و اهمیت سیاسی . سرمقاله های تند ، به موقع ، غلیظ ، طریح و ندرتن دو پهلو ی «خاندنیها» رفته رفته بجایی رسیده است که افکار عمومی میسازد . هیچ يك از مطبوعات ما تا کنون نتوانسته اند با يك سرمقاله به اندازه ی «خاندنیها» افکار عمومی بسازند (ص ۶۰ و ۶۱) . و خاندنیه از حضرتشان اعنی جناب مسعود برزین می پرسد اولن چرا غیر از «خاندنیها» کسی نمیتواند چنین سرمقاله های بنویسد ؟ ثانی این افکار عمومی چگونه موجودیست که تا حال زیارتش نکرده ایم ؟ ثالثن افکار عمومی ، ایمن جانور مرموز ، چه کاری تا کنون انجام داده ؟ نویسنده ، البته ، پاسخی نمیدهد و خاندنیه به کمک سنتهای ملی خاور زمینی درمی یابد که همه ی ایمن پندارها ، مخلوق عشق آتشین نویسنده ی کتاب است به گرداننده ی مجله ، همین .

در این میانه باید اذعان کرد که مجله ی «سخن» به لغات و جملات از نظر دستوری توجه بسیار دارد (ص ۶۷) . اشکال قضیه این است که چنین اذعان را جز نویسنده

هیچ کس دیگر نمیکنند. ولی البته فرمایش ایشان از آنجا که فردی بالغ و عاقل ورشیده‌ستند از دیدگاه حقوقی هیچ ایرادی ندارد.

زبان نشریات اقتصادی ساده و همه فهم است. سعی میشود مطالب و مسائل اقتصادی به طریقی به رشتهی تحریر کشیده شود که عموم مردم آنها را درک و فهم کنند (س ۸۷). اما همه کس میدانند که نویسندهی مطالب اقتصادی آنهم در روزنامهها و هفته نامهها نه تسلطی بر (اقتصاد که هشت) زبان دارد و نه دلبستگی بی به پیرایش و ویرایش آن... و مطلب بسیار است اما -

برای اینکه سخن را کوتاه کنم اکنون میپردازم به آن عیب بزرگی. در بخش ۱۳، که نحس هم هست، نویسنده قلم موی آخر را بر روی تابلو میگذارد و از چند هفتگی و ماهنامه که پس از چاپ کتاب سرو کله شان پیدا شده یاد میکند. اما از بخت بد در آسمان مطبوعات ایران ستاره (با ستاره‌هایی) به تازگی درخشیدن گرفته، که چشم پوشیدن از آن برای کتاب خود کوشیست. به همین دلیل، قوین، توسعه می‌کنم جزوه‌ی مکمل بی درباری این ستارگان در نگه‌وارنگه، تهیه و چاپ بزنند و درد نبال کتاب بفرستند.

## چاره‌جویی در خط فارسی

بحث در باره‌ی خط فارسی، سلاح اندیشی و چاره‌جویی در تغییر یا اصلاح آن، گفتگویی که هیچگاه به یک نتیجه‌ی دسته جمعی نرسیده است، هم‌چنان ادامه دارد. اینکار را یک مرجع یا هیات رسمی انجام نمیدهد، از نویسندگان، شاعران و جستارگران که سرشان بکلاهشان میارزد بسیاری در اینکار دلبسته نیستند، در محافل دانشگاهی عده‌ی شیفته‌ی زبانهای اروپایی به هر چیز میاندیشند جز زبان و خط فارسی، گروهی که خاندن و نوشتن را فقط وسیله‌ی بر آوردن نیازمندی‌ها میدانند. با این مسائل آشنایی ندارند. میماند عده‌ی انگشت شمار که چنین سودایی در سر دارند و در این راه گاه بگاه گامی میگذارند. اما سنت بزرگی ملی، پراکندگی و تکروی، کار این دسته را هم خود بخود میسازد. هر کدام آنکی میزنند که خارج است و هیچ کدام آن دیگران را بجا نمی‌آورند. نتیجه: هیچ به هیچ!

رتال جامع علوم انسانی

«راهی از بن بست»، درباره‌ی خط فارسی.

جزوه‌ی کوچکیست با قطع رقمی در هفتاد و چند س. نویسنده: دکتر مظفر مصفا، تاریخ بخش مهر ۱۳۴۳. رساله بخش‌ها و حرفها دارد که تفصیل آن ما را به کار نیاید.

«اگر از دشواریهای خط فارسی کاسته نشود... با سواد شدن همه‌ی مردم آرزوی دیرباب و دورپایان است.» هر چند این هدف برای اصلاح خط فارسی کوچک مینماید اما، در هر حال، فرآیندیست و آدمی گمان میبرد نویسنده شیوه‌ی نویسی ساده‌تر پیشنهاد کرده،

دست کم، با این فرایند هماهنگ تواند بود. اما زود درمیابی که «تجویز» مصفا یکسان شدن شیوهی نویسی است، ولوایتکه آن شیوهی یکسان خودبخود دشوار باشد؛ ومن این یکسانی را با چشم پوشی از شیوهی پیشنهادی او می‌پذیرم.

در قیاس کلمه‌های فارسی با فرنگی مینویسد چون ا، د، ذ، ر، ز، ژ و و بحرف پس از خود چسبیده نمی‌شوند باید از فکر چسبانیدن ترکیبها بیرون بیاییم و همی چسبیده‌ها را بگسایم، یعنی کلمه‌ها را تکه تکه کنیم؛ این درآمد کار!

برویم جلو: قفس در زبان عربی قفس است. ایرانیها سالهاست سادش را سین کرده اند. زاید بر یک هزاره است. اما اکنون می‌خواهند حیثیت آنرا باز دهند و قفسش کنند. شمارا بخدا نکتید. زیرا مراجعه و مساعدنه راهم داریم که در فارسی مراجعت و مساعدت یعنی درست آن بمعنای دیگر بکاررفته. مگر نه اینست که فارسی زبانان در صورت و معنی کلمه‌های تازی دست برده‌اند و آنها را موافق طبیعت و مزاج زبان خود کرده‌اند. مکتبخانه، منزلگاه، راحتی، سلامتی... منوچهری و پسر عبدالحمید منشی و خاقانی هم اینکارها را کرده اند. دریغ، افسوس، امان، فنان، و شما میدانید که هیچکس مخالف این حرفها که ایشان فرموده‌اند نیست اما این حرفها را برسم الخط فارسی چکار؟

بعد می‌رسند به «ترجیح عربی و زبانهای دیگر بر فارسی آنها» با منطبق‌های بی پایه و گفتگویی دراز و فرق میان اکتب که به حسن می‌گویم و اکتبی که به فاطمه و سود آن که هیچ است و اینکه مداد که نرین و مادین ندارد و صفتها، که چرا با موصوف برابری کنند و همی اینها که بر می‌شمارند هیچ وابستگی با شیوهی نوشتن ندارند الا اینکه بخواهند سپس بفرمایند، مقدمه بود برای نتیجه گیری و خیلی هم مقدمه نوشته‌اند تا رسیده‌اند به «روش‌ها» که گویا جان کلام باشد.

در مورد کلمه‌های تنوین دار دستور می‌فرمایند اینگونه کلمه‌ها را اساسن ننویسیم بهتر است و برای گریز از تنوین گریز گاه بسیار:

به جای نشستن به نسبت

فورن ، فورن  
دقیقن ، دقیقن

بر فور  
دقیق

زیرا همینکه کلمه‌های تنوین دار رایج کردی املاهای گوناگون پدید آمدند... یاد شیخی افتادم که نقد عمر را در جامع المقدمات و سیوطی صرف کرده بود تاروزی که از او خاستند بزبان عربی بگوید «آش سرد شد» و آن بیچاره پس از لختی اندیشه گفت اعراب هرگز به آش امان نمیدهند تا سرد شود! و حدیثی بدلیل همراهش کرد: الاعراب اشد جوعا و عطشا!

در بحث همزه فرموده‌اند همزه اول را بصورت ا و همزه وسط را اگر... باشد بصورت ا؛ و اگر... باشد بصورت ا؛ بنویسیم و... و... می‌بینید چه آسان میکنند نوشتن را؟ تشدید هارا فرموده اند بگذاریم. آی به چشم!

کلمه‌های بی‌کانه را به الفبای فارسی بنویسیم مانند ارستو و افلاتون که خیلی آمده‌های بی‌انضباط دیگر قبل از اجازهی ایشان همین کارها را کرده‌اند. همچنین کلمه‌های فارسی را مقرر داشته‌اند با املاهای فارسی بنویسم: مانند سدوشست و ته‌ماسب و ته‌پیدن که خیالشان راحت باشد. خلق‌الله باینهم عقلشان قد داده!

در پارسی و هزوارش وارء مطلبی مرقوم فرموده اند که چون از معنایی که برای واژه‌ی هزوارش قائل شده اند چیزی درک نکردم بماند ( نگاه کنید بنوشته‌ی دکتر مقدم درباره‌ی هزوارش در همین شماره ) .

های ملفوظ را فرموده اند باین صورت بنویسیم : «ه» بجای «ه» بمعنای قمر ، ره نیکمردان آزاده گیر . آمدی وه که .. چه مکن ... تا اینهمه دشواری و اشتباه کاری از میان برود و باید عرض کرد : زنده یاد، هورا ، بر اوی ، «چریو» تان باشد!

دوران را فرموده اند باینکه علامت روی واو بنویسیم تا صدای او «ای (ندا) ، پی (پا) ، نی (نای) ، خیر ، غیر ، غیرت راهم ایضن باهمسان علامت بساید نوشت . در بعضی جاها که واو عطف در تلفظ بدل به ضمه میشود دستور حذفش را داده اند و بجای آن يك «پیش» فرموده اند بگذاریم یا این مثال از خودشان : من تسو غافلیم مساء خورشید  
بر این گردون گردان نیست غافل

بی وکم را در کلمه‌های مرکب که با آنها آغاز میشود فرموده اند جدا بنویسیم . پسوند هارا بی استثنا فرموده اند جدا بنویسیم . و لطف این امریها ، بیدلیل بودنشان است و تضادی که با سیر تکاملی زبان دارند .

آن و این را فرموده اند جدا بنویسیم و به واژه‌ی که پس از آنها میاید بچسبانیم . «چشم ، اما آقا! ما خودمون این کارو نمیکردیم . خیلی عیبه ، مگه ما بچه‌ییم ؟»  
«به» که حرف اضافه است ، باید جدا نوشته شود . البته این دستور مفید و حکیمانه است .

تر وترین ، علامات صفات تفصیلی و عالی ، را فرموده اند جدا بنویسیم . البته درست است که اجرای دستور خیلی جاها کار را مشکل تر میکند اما چون اشکال یکتواخت و یکسان است «به تر» ، از آن گذشته مگر در برتر وهرترین میتوانیم بچسبانیم؟  
«چه» را هم فرموده اند جدا بنویسیم و ما بچه‌های ناز نازی همیشه این کار را میکردیم زیرا چسباندن چه به کلمه‌های دیگر لازمه اش حذف ه غیر ملفوظ بدل از کسر ه میباشد و مستلزم ابله‌ی بسیار .  
اما ده‌های علامت جمع را هم فرموده اند جدا بنویسیم . باز خلاف عقل سلیم و سیر تکاملی زبان .

و داریم کم کم میرسیم به شاهکار فرمایشهای ایشان : «آن حرف مرکب از «خ» و «و» و آن تلفظ غورباغی (منظور مبارکشان تلفظ واو معدوله یا معدومه‌ی خاهر و خاب است که به صورت خواهر و خواب نویسد) در این زمان از میان رفته پس «به تر» که کلمه‌های استخوان ، خواب ، خواجه ... را چنین بنویسیم : استخان ، خاب ، خاچه ...  
در برابر این شاهکار عرض میکنیم ، با خاکساری و پوزشخاهی : قربان ، این کار را دیگران قبل از آن حضرت کرده اند و سندش هست . منظورتان از این امپریه تجویز کارهای دیگران است یا تصور فرموده بید این فکر از گوشه‌ی دماغ مبارک خودتان نشت کرده !  
نامه‌ی را بهتر (البته به تره) از نامه‌ی دا نسته اند ، چاره‌ی را بهتر از چاره‌ی ، آشنایی را از آشنایی وجدایی را از جدائی و پارسایی را از پارسائی . خانه‌ی و نامه‌ی و



چاره‌ی باید نوشت. واقعن که اعجاز میفرمایند؛ جشمان مبارک را می‌بندند و دهان مبارک را می‌گشایند و حرف و کارهای پیش‌یا افتاده‌ی بسیارکسان را تکرار میفرمایند. احسنت! هم چنین گوئی را از گوئی و گویم را از گوئیم و گوید را از گوئید «به‌تر» دانسته‌اند. مبارک است، انشاءالله خیراست!

در ترکیبها يك حکم کلی صادر فرموده‌اند، مانند قانونگذاران بزرگ: «قسمت‌های سازنده‌ی همه‌تر کیبی» «به‌تر» که جدانویسی. که باید و کالثن بعدنیال آن افزود «ای بسواد» و هم چنین قیده‌های مکرر «به‌تر» که جدانویسی. عده‌های توزیمی «به‌تر» که جدانویسی: يك يك، پنج پنج، و عدد و معدود «به‌تر» که جدانویسی چون يك مرد و دو زن و سه بچه و يك جدانویس بزرگ در برابر میلیونها جدانویس کوچک و به حضرتشان باید عرض کرد به کی به کی «قس‌سم» اینها را که فرمودید بی‌سوادترین مردم جدا می‌نویسند!

و در آخر کتاب يك دشواری نگفتنی در خط فارسی سراغ فرموده‌اند که گفتنش را به وقت دیگر گذارده‌اند به منته عمیم و فضله که من جدانویس هر چه گشتم بلکه کتابی دیگر جدا از ایشان بیایم و آن را از بزرگ دریابم دست خالی ماندم و نومید.

و پس از خواندن کتاب حضرت دکتر مصفا به سه نکته رسیدم. نخست آنکه ایشان را باید «جدا گری» یا «جدانویسی» بزرگ شناخت که دست روزگار پمید است در این روزها و سالها که ما درک می‌کنیم نظیری بی‌آورد از ایشان را و خداوند وجودشان را از «جدا گری» آنهم در جدانوشتن همه‌ی کلمه‌های مرکب در زبان ملتی که هر فردش خود جدا گری بزرگ است باز مدارد، آمین. دیگر اینکه تفسیرهای حضرتشان بر مبنای جدا گری خلاف دستور و ناموس کلی‌ی سیر و حرکت زبان و تکمیل آن است. و خیلی جالب‌تر اینکه حضرتشان «ش» ضمیر متصل را هم منفصل نوشته‌اند (بهم ۱۳ نگاه کنید). سوم اینکه برخی شیوه‌ها و شکردها که پیش کشیده و «تج‌ویز» فرموده‌اند و اتفاقن مؤثر و سودمند است نه از آن ایشان است، بلکه ممکن است فرض کرد من باب توارد و تبادل در ذهن تند و تیزشان راه یافته، چنانکه مردی، در این روزها، به اختراع دو چرخه مبادرت ورزد و واقعن هم به دو چرخه‌ی که مدتهاست زیر پای مردم است توجه داشته باشد و آن بیفتاده باشد و اهریمن به‌همه‌ی این رازها داناست.

## رتال جامع علوم انسانی

### «اصلاح یا تغییر خط فارسی»

و در بهن‌ریسن وقتی از اوقات مولانا و مقتدانا و «اوس‌سای» ما محتیا خان مینوی اعلی‌اله مکانه جزویمی «چاپخش» فرموده‌اند زیر این عنوان. تاریخ بهمن چهل و چهار. چاپ خوب خوب. مطالب اوس ساونه و سنجیده. کلیات زیاد. راهنمایی و گره‌گشایی اندک! ناخنک هم به بساط این واون، ای، کمکی.

اصل گفتار را به خاهش حضرت مرعشی برای «اتحاد ملل» نوشته‌اند و رونویس جدا گانه‌اش را بنما چاپ زده، گزاره‌اش را هم از «مالک این خودکار» در ۱۰ و ۵. میخاید.

در بخش اول کتاب پس از یادآوری سابقه‌های تاریخی به طرفداران تغییر خط احترام کرده‌اند و من جمله به تقی‌زاده. سپس هدف این عده را در تغییر خط بر شمرده‌اند... تا

رسیده‌اند به اشکالات خط فارسی که قبول است و حق اظهار نظر در آن باره با عموم، همان‌طور که در نظر حکومت و مضار ظلم و تعدی و لزوم بر طرف کردن رشوه‌خاری هر ایرانی حق اظهار نظر دارد. وجه بزرگواری و محبتی در این جا از کلامشان لبریز است. «آری یکی از فواید طریقه دموکراسی و آزادی در بحث همین است.» سرانجام نتیجه گرفته‌اند که باید حرف همه را شنید و شروع کرده‌اند به شنیدن. خوب چه میگویند طرفداران تغییر خط:

باید همه مردم هر چه زودتر خاندن و نوشتن آموخته روانی کار شوند. یکی از ملل بزرگ دنیا انگلیس است. آنجا هر بچه‌ی پنج‌ساله داخل مدرسه میشود و با زده‌سال درس می‌خواند. پس شما سعی کنید همچو قانونی که در ایران وضع شده به‌مورد اجرا گذارده شود و تمام اطفال ۱۰۰۰ این خیلی واجب‌تر از این است که خط را تغییر دهید. (ارتباط منطقی کلام، البته، بر عهده‌ی خائنه.) برنامه‌ی مدارس ایران طوری ترتیب داده‌شده که از آن نه‌زارع خوب، بیرون می‌آید نه صنعتگر خوب... هر چه عده‌ی با سوادها زیادتر شود عده‌ی پشت‌میز نشین‌ها بیشتر میشود. با این حساب روزی میرسد که یا باید در مدارس راست یا از خارجه چندین میلیون کارگر آورد. اصلاح اینها واجب‌تر از تبدیل خط فارسی است. اون قضیه‌ی کلنگی که نمیدانم از کجا بود افتاد و شکست یا اینکه ملائین بود که افتاد ولی نشکست (با اون صدای سکس) گویا کهنه‌شده، به گمان این بی‌مقدار حضراتشان در این نوع استدلال و روایات انگریزی شاید میخواهند چنین افاضه بفرمایند که «سواتدار» در این مملکت مورد نیاز نیست و خوب، حال که خط مشکل است چی از این بهتر.

سپس حکمی صادر فرموده‌اند مبنی بر اینکه سه‌سال که سهل است سی‌سال هم برای یاد گرفتن زبان کافی نیست (اشتباه‌هایی خاندن و نوشتن با زبان یاد گرفتن). بعد از این مقدمات پرداخته‌اند به خط لاتین که مشکل است و بهترین آنها اسپانیایی است و مشکلترین آنها انگلیسی است و با تمام این احوال در انگلیس (باز هم انگلیس) بشکفتیست که بی‌سوات باشد. اما در اسپانیا با سوات کمتر از مملکت ما است. شوق پیدا کنید، آسانی و دشواری خط مهم نیست. وقصه‌ی لولی و عبیدزکان و نکبت سواد و بقیه‌ی اجرا ۲۰۰۰ رقیتم توی مدینه‌ی فاضله!

در قسمت دوم کتاب، چند کار کرده‌اند: (۲) دشواریهای شیوه‌ی نویسی انگلیسی را شمرده و نتیجه گرفته‌اند که اگر کسی بخواهد چیزی را یاد بگیرد دشواری آن از میدان درش نمی‌کند. دیگر اینکه انگلیسی‌ها (۱) هم در گذشته‌ی اصلاح خط هستند اما دیوانه‌بازی و خودکامگی میانشان نیست. سده‌یگرا اینکه اگر خط را عوض کنند تکلیف کتابهای قدیم چیست؟ (۲۰۰۰) استنباط کرده‌اند که کار ما سدرجه بدتر از انگلیس‌هاست (بیچاره انگلیسی‌ها). از آنها فقیرتریم، استطاعت تجدید چاپ کتابها مان را هم نداریم. دانشمندی هم که بتواند کتابها را به خط جدید نقل کند کو ما به افتخارمان ادبیات قدیم است. (۳) علت از بین رفتن کتابهای پیش از اسلام را تغییر خط دانسته‌اند. (۴) فرموده‌اند همان‌طور که با اقتباس خط عربی در زبان خود را به‌روی کلمات عربی باز کردیم با اقتباس خط لاتین در زبان را بروی انگلیسی و فرانسوی و... باز می‌کنیم. (۵) پرداخته‌اند به شمورملی و اشاره فرموده‌اند به اینکه کشیدن راه آهن و داشتن هواپیما و رفع حجاب و... چیزهای دیگر فایده ندارد. آخر آقا جان قرنکی شمور دارد، چرا غبطه‌ی شمورش را نمی‌خوریم؟ (۶) خط مشکل فارسی و انگلیسی، به عقیده‌ی ایشان، ذهن بچه‌ها را تقویت میکند. اسبک‌تعلیم

خط هم چه در فارسی و چه در انگلیسی تغییر کرده . دستگاههای سمعی و پسری توی کار آمده . (۷) خط فارسی را برای تندبویسی خیلی مناسب دانسته اند . و سرانجام (۸) یا چندین شرط با تبدیل خط فارسی موافقت کرده اند که تحقق آن شرایط در آینده دور قابل احتمال می باید باشد .

برآمد بحث استاد این است که تغییر خط در شرایط و اوضاع کنونی کاری نسنجیده و زیانمند است . این را میشود پذیرفت . اما در خلال این بحث نکات و مطالب نادرست یا بیجا که چاشنی شده کم نیست . وهم خواننده در پایان به سراحت نمیداند راه اصلاحی که استاد پیش می نهد کدام است .

استاد میفرماید دشواری شیوهی نویسی نباید سدرام نوپا و گان گردد و جوینده را از میدان در کند . ولی ، برغم گفتهی استاد ، میکند . چه باید کرد ؟ در این است که نوپا و نیرویی بسیار مصروف خاندن و نوشتن میکنند و اگر این کار را آسان کنیم همین نیرو در زمینه های دیگر بکار خواهد برد . ظاهر آن استاد این دشواریها را قابل عنایت نمیداند ؛ و برای اینکه چنین کنند بسیار چیزهای دیگر را نادیده گرفته اند .

استاد میفرماید چون خط عربی را اختیار کردیم سبب واژه های عربی به دره های سرسبز و خرم زبان فارسی باز شد . اندک تاملی لازم است تا آنچه کوردلی و اشتباه که با این دریافت آمیخته آشکار گردد و بسیار خودداری میخاهد تا حسن و حسین که هر سه دختران معاویه بودند ...

و در پایان کار ، برای خالی نبودن عریضه ، چند پیشنهاد اصلاحی هم داده اند . حذف الف مقصوره که بسورت یا نوشته میشود ، مثل نوشتن کلمات مستقل ، قید حرکات ، از بین بردن واو معدوله و چیزهایی از این قبیل .

پیشنادهای اول و دوم و چهارم از ایشان نیست دیگران در این کار پیشقدمند و حضرت استادی ، که سالها لندن نشین بوده اند ، و در جزوه خود نیز همه جا از انگلیسی و انگلیسی و لندن مثال آورده اند بهتر بود فکر دیگری را بنام دیگران عرضه میکردند ، که گویی رسم لندن چنین است . پیشنهاد سوم ایشان یعنی قید حرکات هم ارزش آن را ندارد که بنام استاد اعلام شود زیرا هر نو آموز کم مایه ای میتواند چنین برای حلی را نشان دهد .

رساله ناصره و ثوقنی